

فرمودند از قم نرو و یک چیز بزرگی هم فرموده به این که خدای متعال به واسطه تو از قم رفع بلا می‌کند که ظاهراً قبل از دفن حضرت معصومه سلام الله علیها در قم بوده. خب بله مردم به این‌ها مراجعه می‌کردند. مردم کجا می‌توانستند بروند حالا مشهد هر مسأله‌ای دارند از حضرت رضا بروند پیرسند. از همین ثقات می‌پرسیدند. در عالم اسلام که منتشر بودند در عراق و حجاز و ایران و کجا و کجا، امام علیه السلام هم در مدینه است، که معلوم است. پس راه متعارفش همین بود که از همین‌ها بروند سؤال بکنند. پس بنابراین این را نمی‌توانیم بگوییم که...

خب المقام الثالث ان شاء الله برای فردا و صلی الله علی محمد و آله.

## جلسه ۶

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لاسیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف.

در ابتدای بحث گفته شد که ینبغی البحث عنهما فی طی مقامات. تا به حال دو مقام از مقامات بیان شده، «المقام الثالث: حجیة السیره المتشرعیة المستحدثة» در این مقام سه مطلب بیان می‌شود.

مطلب اول این است که آن استدلالاتی که برای حجیت سیره متشرعه کردیم مقصودمان از آن متشرعه، متشرعه‌ای بود که معاصر با معصومین علیهم السلام هستند اما اگر سیره متشرعه‌ای بعد از اعصار معصومین منعقد شد آیا این سیره‌های متشرعه بعد از اعصار معصومین هم حجت هست یا نیست؟ قهراً آن ادله‌ای که گفته شد مثل برهان انّی و دلیل‌های بعد از آن‌ها قابل تطبیق نیست، چرا؟ برای خاطر این که این‌ها فرض این است که بعد از اعصار معصومین هستند چطور می‌توانیم بگوییم برهان انّی می‌گوید تلقی از معصوم کردند. فرض‌مان این است که زمان معصوم را درک نکردند یعنی زمانی که معصوم حضور ظاهر در بین مردم داشته درک نکردند چه جور می‌شود بگوییم تلقی از او کردند؟ و هم چنین این که بگوییم این‌ها دارند اخبار می‌کنند که آن بیان سوم بود، شهادت عملی می‌دهند که شارع می‌خواهد این را بفرماید، چنین شهادت عملی حسی هم نمی‌تواند بدهند. بله اگر بخواهیم بگوییم از راه این

که این در مرئی و منظر معصوم بوده، ردع نفرموده خب فرض این است که در زمان معصوم نبوده که بگوییم در مرئی و منظر او بوده و ردع نفرموده. پس هیچ یک از آن ادله ثلاثه و اسس ثلاثه این جا قابل تطبیق نیست. اللهم الا این که یک حرف بز نیم و آن حرفی است که راجع به سیر عقلائی مستحدثه زده می شود، سیره های عقلائی که نوپیدا است، در زمان معصومین نبوده مثل این شخصیت های حقوقی که الان مثلاً در عالم پیدا شده و امثال این ها. در باره این ها گفته می شود و یک نظریه ای وجود دارد که چون این دین دین خالد است و ائمه علیهم السلام می دانستند که آتی الزمان ولو به علم الغیب، چنین اموری پیش خواهد آمد و یا در مواردی که علائم و شواهدی بر این که چنین چیزی پیش خواهد آمد مثل این که در بعضی روایات هست که در اواخر ائمه علیهم السلام به خصوص زمان عسگرین علیهما السلام می فرمودند که مثلاً شما به زودی به این کتب و این ها نیازمند خواهید شد، یعنی واضح بوده که غیبتی پیش خواهد آمد و ماها دیگر بین شما به طور ظاهر نیستیم، شما راهی ندارید جز مراجعه به همین کتب و روایاتی که مکتوب شده در کتاب ها و این ها. ملامح آن آشکار بوده. بگوییم در آن جاها سیره هایی که ملامح و و نشانه های وجودش در آینده آشکار بوده، یا بگوییم مطلقاً چه ملامح آن آشکار بوده و چه نبوده و ائمه علیهم السلام به علم می دانستند در آینده این جور خواهد شد این ها باید اگر آن را قبول ندارند ردع کنند چون دین خالد است، همیشگی است. باید در زمان خودشان نسبت به آن چیزی که آینده می خواهد پیدا بشود فرمایش می فرمودند و ردع می فرمودند اگر قبول نداشتند، حالا که نفرمودند، ردع نکردند پس معلوم می شود قبول دارند. اگر ما این حرف را در سیره عقلائی مستحدثه بز نیم قهراً در سیره متشرعه مستحدثه هم می توانیم همین حرف را بز نیم که خب اگر ملامح آن آشکار بود که بله بعداً سیره متشرعه این خواهد شد که از فقهاء تقلید خواهند کرد، فقهای که به این شکل استنباط می کنند که امروز رائج است، یا به علم غیب شان می دانستند که چنین چیزی پیش خواهد آمد و باید ردع می فرمودند از این سیره آتی الزمانی متشرعه. اگر این حرف را آن جا زدیم این جا هم می شود بگوییم و اگر آن جا اشکال کردیم که معمولاً هم اشکال می شود که این حرف تمام نیست و وظیفه ائمه و شارع این نیست که برای آتی الزمان ولو دین خالد است ولی وظیفه اش این نیست که اگر سیره ای الان می خواهد انجام بشود بعداً ردع کند، بعداً فقهاء طبق موازین حکم می کنند، دلیل نداشتند می گویند این سیره حجت نیست، به اصول عملیه مراجعه می کنند، بن بست که ایجاد نمی شود که بر آن ها لازم باشد حتماً بیان بفرمایند. طبق موازین و حججی که در مقام استنباطات به آن ها تکیه می شود، فقهای آتی الزمان می آیند... خب این سیره حجت نباشد فرضاً می گویند چی؟ می گویند خب این دلیل نیست پس بنابراین طبق ادله دیگر و فو قش به اصول عملیه تکیه می کنند و حجت برای مردم تمام می شود.

می‌فرمایند که: «ثم إنّما تقدم من حجیة سیرة المتشرعیة بأحدی الاسس الثلاثة المتقدمة» آن چه که گذشت از حجیت سیره متشرعه به یکی از اساس‌های سه‌گانه گذشته «إنّما یتیم فی سیرة المتشرعة المعاصرین للمعصوم علیهم السلام الذین» آن متشرعه‌ای که «امکن لهم تلقی الاحکام منهم علیهم السلام مباشرةً بلا واسطة دون سیرتهم الحادثة بعد ذلك» یعنی بعد از معصومین علیهم السلام. «نعم إن بنینا علی حجیة سیرة العقلاییة المستحدثة» اگر بنای بر حجیت سیره عقلاییه مستحدّته گذاشتیم، چرا بنا گذاشتیم؟ «نظراً الی أنّ المعصوم علیه السلام لو کان مخالفاً لسیرة العقلاییة المستحدثة لردع أنّها بعد الاطلاع علیها» هر آینه ردع می‌فرمود از آن سیره عقلاییه بعد از ابتلاء پیدا کردن‌شان علیهم السلام بر آن سیره. که چه جور اطلاع پیدا می‌کردند؟ «بسبب ظهور» ملامح و نشانه‌هایش یا حتی به سبب علمش به مغیبات. «و الا» اگر ردع نفرماید «لزم نقض الغرض أو التخلف عن مسؤولیته فی ابلاغ الاحکام و الشریعة» و الا اگر ردع نفرماید این محاذیر لازم می‌آید که آن جا گفته شده که بعضی‌هایش را حالا این جا نام می‌برند و الا نه، لازم می‌آید نقض غرض. یعنی چی؟ یعنی یک چیزی را خدا واجب فرموده، شارع واجب فرموده، ائمه واجب فرمودند و بعداً انجام نمی‌دهند. خب شارع پای این حکمش ایستاده یا نایستاده؟ نسخ که نکرده، پس غرض او از این حکم این است که عمل بشود، حالا اگر جلوی مردم را نمی‌گیرد، به مردم نمی‌گوید پس نقض غرض جعل آن قانون را دارد می‌کند، نقض غرض آن حکم را دارد می‌کند. یا یک چیزی را اگر حرام فرموده غرض او از جعل این حرمت این است که مردم انجام ندهند، حالا اگر می‌بینند که مردم دارند انجام می‌دهند سکوت می‌کند این نقض غرض آن قانونی است که در واقع جعل کرده. پس برهان نقض غرض می‌گوید چی؟ می‌گوید اگر می‌بیند عمل مردم مخالف با قانون واقعی است که جعل کرده باید جلو مردم را بگیرد به مردم بگوید این راه شما درست نیست، قانون من این است. این برهان نقض غرض است، این برهان درست است یا درست نیست؟ بحث آن دیگر در همان سیره عقلاییه است که قبل انجام شده، و آن جا گفته شده که این برهان نقض غرض البته تمام نیست. چون غرض معصومین این نیست که الا و لابد به این قانون عمل بشود، غرض‌شان از جعل قانون این است که در یک شرایط خاص به آن عمل بشود نه فی کل الاحوال تا بگویی اگر نگویم نقض غرض شده. بله اگر چنین غرضی داشتند که علی‌ای حال باید به این عمل بشود بله سکوت کنند نقض غرض است اما اگر قانون را جعل می‌کنند به این که اگر شرایط مساعدی پیش آمد و درست بود عمل بشود، این که نقض غرض نمی‌شود. و الا شما باید بگویید که در تمام موارد شبهات هم جعل برائت غلط است چون بالاخره آن حکم واقعی که سر جای خودش هست، آن جا چطور نقض غرض نمی‌شود با این که خودش هم دارد اجازه می‌دهد، خب این جا هم همین جور است.

«أو التخلف» یا لازم می آید تخلف معصومین علیهم السلام از مسؤولیتی که آن‌ها در ابلاغ احکام و ابلاغ شریعت به مردم دارند. باید به همه، نه فقط معاصرین خودشان، به همه عالمیان باید ابلاغ کنند. اگر ما چنین چیزی را بپذیریم خب بله، آن هم خب محل اشکال است که آیا چنین مسؤولیتی و چنین وظیفه‌ای به گردن‌شان هست که همه خصوصیات و همه جهات را تا آخر الزمان تحت هر شرایطی بیان کنند؟ نه. شاید وظیفه‌شان در تحت شرایط خاصی است.

«فمثل هذا البيان» اگر قبول کردیم «یجری فی سیرة المتسرعة المذكورة» این در سیره متسرعه‌ای که ذکر شد که سیره‌ای که مستحدث است و بعد از اعصار معصومین تحقق پیدا کرد این جاری خواهد شد. این مطلب اول.

«بل قد يقال بأن هذه السيرة لو انعقدت في عصر قريب من عصر المعصومين عليهم السلام كعصر الغيبة الصغرى من جميع المتسرعة من الفقهاء و غير الفقهاء في مسألة تعبدية محضه كشف» بله یک حرفی این جا زده می‌شود و آن این است که این سیره‌ها که بعد از هزار سال، پانصد سال و این‌ها پیدا شده این‌ها همان است که گفتیم، اما آن سیره‌هایی که نزدیک عصر غیبت حادث شده مثلاً در همان سنه مثلاً دویست و شصت، آن وقت پیدا شد و توی همان اعصاری که مثلاً نواب اربعه بودند، آن هفتاد سالی که اعصار آن بزرگان بوده. اگر یک سیره متسرعه همگانی؛ هم فقهاء، هم غیرفقهاء در یک مسأله‌ای که آن مسأله هم فقط و فقط تعبدی است، هیچ ریشه عقلایی و امثال این‌ها ندارد. اگر همگان در سنه دویست و شصت یک عملی تعبدی را انجام می‌دهند، همه و هیچ منشأ عقلایی هم برای آن مفروض نیست و زمانی هم هست که فاصله آن چنانی با اعصار معصومین ندارد، این جا ممکن است بگوییم آره انسان از این اتفاق همگانی و این که براساس تشریح و تدین و اهتمام به دین و این که می‌خواهند وظیفه دینی انجام بدهند دارند انجام می‌دهند، همه؛ فقها و غیرفقهاء همه و همه، این جا بعید نیست که حدس بزنیم که این را حتماً از امام قریب به عصر غیبت گرفته شده یا از همین نواب اربعه گرفته شده که آن‌ها از امام علیه السلام نقل کردند. اگر یک چنین چیزی محقق بشود می‌فرمایند بعید نیست.

س: این ریشه عقلایی داشته باشد چه اشکالی دارد؟

ج: برای این که ممکن است منشأش آن امر عقلایی... همان اشکالی که کردیم، جاهایی که ریشه عقلایی داشته باشد... گفتیم جایی که ریشه عقلایی داشته باشد احراز صغری برای ما مشکل می‌شود.

س:؟؟

ج: امام نیست که ردع بفرماید.

س: نواب که هستند می توانند به امام برسانند...

ج: مگر وظیفه نواب چیست؟ وظیفه نواب ردع کردن است؟

«بل قد یقال» تازه نواب هم ردع کنند، اتفاقاً این جور است، مثلاً حسین بن روح رضوان الله علیه وقتی کتاب التکلیف به ایشان ارجاع شد که چطور است، ایشان این را فرستاد برای قمیین که فقهای قم مطالعه کنند ببینند درست است یا درست نیست؟ کأن حتی در زمان آنها هم بنا بر این نبوده که حتماً باید از امام سؤال بکنیم. کأن راه این بوده که این منهج... برای این که مردم به این منهج آشنا بشوند، مردم با آن مأنوس بشوند و رایج بشود، حضرت می فرماید که نه، از من سؤال نکنید، همان طریقه این را انجام بدهید.

«بل قد یقال بأن هذه السيرة» این سیره یعنی سیره متشرعه «لو انعقد» به دو شرط؛ یک: «لو انعقدت فی عصر قریب من عصر المعصومین علیهم السلام کعصر الغیبة الصغری» اگر این در آن زمان منعقد بشود «من جمیع المتشرعة من الفقهاء و غیر الفقهاء فی مسألة تعبدية محضة» آن هم در یک مسأله ای که تعبدی محض است مثل این که همه آنها، همه متشرعه می بینیم مثلاً اگر فلان عمل توی نماز انجام بشود همه سجده سهو می کنند، خب این جا می فهمیم این سجده سهو یک امر تعبدی محض است دیگه، پس معلوم می شود که از کجا گرفتند؟ متدین هم که هستند، تشریح که نمی شود بکنند، همه هم نمی شود غفلت داشته باشند، هم آنهایی که در برهان انی گفتیم، تشریح که نمی شود کرده باشند، همه نمی شود غفلت کرده باشند. و فرض این است که دلیلی هم در باب نیست که بگوییم فقهاء از آن دلیل گفتند اینها از آن دلیل دارند این حرف را می زنند، پس بنابراین این جا بعید نیست که آن حدس بیاید، آن حساب احتمالات بیاید.

«کشف» این جا این سیره کشف می کند «عن وجود دلیل معتبر» که «لو ظفرنا» به آن دلیل «لقبناه و عملنا علی طبقه» معلوم می شود یک مطلبی از شارع به دست آنها رسیده که از آن این را فهمیدند که آن دلیل اگر به دست ما هم می رسید ما هم همین را می گفتیم. این را از کجا می فهمیم که اگر به دست ما هم می رسید همین را می گفتیم؟ از باب حساب احتمالات است که آقا همه فقهاء، همه مردم این را فهمیده باشند این دیگر چه احتمالی است که تو

بگویی تو غیر این مفهمی. این یک احتمال نیشقولی است که انسان اطمینان به خلافتش دارد. اگر همه این جور فهمیدند، فرض این است. پس بنابراین این اطمینان به حسب حساب احتمالات پیدا می‌شود که آن عصر این چنین است. بلکه یک مطلبی بالاتر از این مرحوم آقا ضیاء فرموده. فرموده اگر اجماع فقهاء عصر غیبت صغری بر امری بود نه سیره متشرعه که فقهاء و غیرفقهاء، فقط فقهاء. ایشان فرموده اگر فقهای عصر غیبت بر یک امری اتفاق داشتند و ادعای اجماع کردند، ایشان فرموده ما در آن جا باز حدس قوی می‌زنیم، یعنی اطمینان پیدا می‌کنیم که این از شارع است.

س: همان عصر قریب به معصوم دیگه؟

ج: بله عصر غیبت صغری.

فلذا ایشان اجماعات غیبت صغری را... ادعای اجماع‌های غیبت صغری را حجت می‌داند، به خاطر همین که می‌فرماید...

«ثم إنَّه» مطلب سوم: «ثم إنَّه إذا لم تنعقد سيرة المسلمين جميعاً على شيءٍ و لا سيرة خصوص الامامية و انعقدت سيرة بعض المصائب الاسلامية الأخرى مثلاً في زمن الائمة المعصومين عليهم السلام» که این امر سوم اگر به عنوان یک تشبیه چون مربوط به حجیت سیره مستحدثه نیست، یک امری است، یک مطلب سومی که این جا گفته می‌شود و آن این است که حالا اگر یک سیره‌ای در زمان معصومین، معاصر با معصومین بود اما نه مال همه مسلمین بود، و نه مال امامیه بود بلکه مال یک مذهب خاص، حنبلی‌ها مثلاً یا شافعی‌ها مثلاً یک سیره‌ای داشتند ولی این سیره معاصر با امام صادق علیه السلام بود این جا در بعض فرض می‌توانیم بگوییم این سیره کشف از قول معصوم می‌کند. در چه فرضی؟ در آن فرضی که این سیره راجع به یک عملی است که این احتمال عقلایی وجود دارد که اگر ردع نکنیم شیعه‌ها هم مبتلا به همین می‌شوند، همین جور عمل خواهند کرد. مثلاً امام علیه السلام می‌بیند که الان این مذهب شافعی الان سیره‌شان بر این مسأله است که این‌ها با شیعیان مختلط هستند، که اگر ردع نکند، به شیعه‌ها نگویند این کار نادرست است کم‌کم همین کار در شیعه رایج می‌شود. ولو الان شیعه این عمل را نمی‌کند، ولی اگر جلوی آن را نگیرند کم‌کم سرایت می‌کند مثلاً توی همین زمان خودمان مثال بزنی. مثلاً فقها می‌بینند که... فرض کنید فقهای زمان ما، می‌بینند مسیحی‌هایی که توی ایران زندگی می‌کنند و زرتشتی‌هایی که دارند زندگی می‌کنند

این‌ها الان یک مدل لباس خاصی می‌پوشند مثلاً کروات می‌زنند فرض کنید، که می‌گویند اگر ما... الان شیعه‌ها نمی‌زنند، مردم غیر آن مذاهب نمی‌زنند ولی اگر جلوی آن را نگیری فردا کم‌کم سرایت می‌کند. این‌ها هم همان جور خواهند شد. این جا آیا وظیفه نیست به این مردم هشدار بدهند که این راه درست نیست؟ می‌گوید خب حالا که نمی‌پوشند. نه وقتی می‌بینی، اگر الان به آن‌ها نگویی همان روش آن‌ها این جا متعارف خواهد شد، متداول خواهد شد. این جا وظیفه است که جلوی آن را بگیریم. حالا این جا هم می‌گوییم خصوص سیره متشرعه معاصره با معصوم ولو مال همه مسلمین نباشد، چون اگر مال همه مسلمین باشد خب امامیه هم داخل آن است، و هم چنین سیره مال خصوص امامیه هم نیست ولی مال یک مذهبی است که اگر جلوی آن را نگیریم این باعث می‌شود که امامیه هم کم‌کم به همین مبتلا خواهد شد. این جا وظیفه شارع این است که جلوی آن را بگیرد. فلذا می‌فرماید این سیره‌های متشرعه حجت است. این یک تنبیهی است که باید قبلاً ذکر بشود.

«ثم إذا لم تعتقد سيرة المسلمين جميعاً على شيءٍ و لا سيرة خصوص الامامية و اعتقدت سيرة بعض المذاهب الاسلامية الأخرى» غیر امامیه مثل شافعیه مثلاً. «مثلاً فی زمن الائمه المعصومین علیهم السلام و کانت» آن سیره بعض مذاهب آخری «فی معرض السراية الى اصحابنا الامامية» در معرض سرایت است ولی در عین حال «و لم یردعوا علیهم السلام عنها مع امکان ذلك» ردع نکردند مع امکان آن ردع، تقیه و چیزی هم نبوده که نتوانند به خاطر آن. امکان ردع هم بوده باشد «کشف ذلك عن امضاء آن سیره بعض مذاهب بنفس البيانات المتقدمة فی السیر العقلائية» همان بیاناتی که آن جا داشتیم، آن جا هم همان حرف را می‌زدیم می‌گفتیم اگر یک سیره عقلائیه‌ای است که در معرض این است که سرایت بکند به شرع، ولو الان هم سرایت نکرده ولی در معرض سرایت کردن است. آن جا هم امام می‌فرماید این راه درست نیست که بعداً جلوی سرایت را بگیرد.

س: در زمان غیبت هم چنین چیزی می‌شود گفت؟

ج: نه، در زمان غیبت نمی‌توانیم این حرف را بزنیم.

بله، حالا ممکن است کسی بگوید در آن هفتاد سال که آن جا هم برای ما روشن نیست که آیا آن جا وظیفه امام چیست؟ در عصر غیبت ممکن است وظایف امام در عصر غیبت مختلف بشود.

س: اگر اتخاذ موقف نکند در برابر این سیر دیگر مذاهب و همین جور در سیر عقلائیه، این جا همان جور فرمودید اصل وجود دارد، اصل این است که سیره حجت نیست،...

ج: ببینید شما الان نمی‌توانید این جا این حرف‌ها را بزنید، شما باید آن ادله‌ای که آن جا آورده می‌شود این که سیره عقلائیه حجت است بتوانید آن‌ها را رد کنید، بله آن جا هم بعضی‌ها منکر هستند می‌گویند سیره عقلائیه حجت نیست ولی اگر آن جا به آن ادله‌ای که آن جا گفته شد می‌گوییم آقا اگر سیره باشد شارع نمی‌تواند ساکت باشد.

س: این به همان ملاک است.

ج: ملاکش همان‌ها است.

خب «نعم» حالا خوب دقت کنید ببینید مطلب جدیدی می‌خواهیم بگوییم یا همان مطلبی است که گفتیم این جا ظاهراً تکرار شده، دو خط تکراری است. «نعم سیره الامامیه المنعقدة قریباً من عصر المعصومین علیهم السلام فی مسألة تعبدية محضة فقد يقال بانها تكشف عن وجود دليل معتبر حتى عندنا فتكون حجة بهذا الملاک» این دو خط تکرار همان چیزی است که در صفحه قبل گفتیم «بل يقال» این عین آن است دیگر، همان عین آن مطلب آن جا تکرار شده، این دو خط باید حذف بشود.

«المقام الرابع: حجة اتكاز المتشعة» مقام چهارم که آخرین مقام است، دیگه بحث سیره متشرعه پایان یافت. خب ما در کنار سیره متشرعه یک چیز دیگر را هم گفتیم داریم و آن ارتکاز متشرعه است. ارتکاز یعنی چیزی که در دل‌شان است، در مغزشان است، در ضمیرشان است. آیا اگر در ذهن متشرعه و در ضمیر آن‌ها یک امر شرعی مرتکز شده ولو هیچ وقت عمل هم به آن نشده یعنی مورد پیدا نکرده که عمل بشود، ولی توی ذهن‌شان هست که بله اگر فلان طور شد باید فلان کار را کرد، این توی ذهن‌شان است که یعنی اگر فلان طور شد شرعاً باید فلان کار را کرد، این توی ذهن همه هست، البته نه آیه‌ای دارد، نه روایتی دارد، نه اجماعی بر آن هست ولی می‌بینیم توی ذهن همه این مسئله وجود دارد. مثلاً توی ذهن همه وجود دارد که اگر یک وقتی جوری بشود که اگر بخواهیم ماه رمضان روزه بگیریم دین از بین خواهد رفت، یک وقت یک چنین چیزی پیش آمد، باید روزه نگیریم. یا این مسئله‌ای که امام می‌فرمود که اگر حفظ نظام امرش دائر بشود حفظ نظام با ترک صلوات موقتاً می‌گفتند چی؟ می‌گفتند حفظ نظام مقدم است. آیه داریم، روایت داریم اما ارتکاز متشرعه است، این توی ارتکاز متشرعه وجود دارد که اگر نظام



اسلامی بخواهد امر متوقف بشود، امر دائر بین این دو تا بشود یا اگر امر دائر شد که حج بروم یا عزت مسلمین از بین برود، این توی ارتکاز وجود دارد که آره این جور نیست که دین بیاید چه کار کند؟ بیاید عزت کل مسلمین را با یک سال حج رفتن فدا کند، خب می گوید یک سال حج نروید عزت محفوظ باشد بعداً بروید حج را انجام بدهید. یک چیزهایی است که توی ارتکاز متشرعه وجود دارد بما أنهم متشرعه وجود دارد، آیا می توانیم بگوییم اینها حجت است یا حجت نیست؟ می گوید آره. به نفس بیان... به بعض بیانات اسس ثلاثه می توانیم بگوییم. به بعض آن، نه به کل آن. خب معلوم است به آن راه آخری که نمی توانیم بگوییم. راه آخری چی بود؟ شهادت عملی بود، این جا که عملاً کاری نمی کنند که شهادت عملی بدهند، فقط توی ذهن شان است، یک قضیه ای در ذهن شان مرکوز است. پس شهادت عملی نمی آید، راه دوم چی؟ این بود که شارع در مقابل این سکوت کرده، این ذهنیت را... بر این راه دوم بعید نیست بگوییم آره. یعنی راه دارد کسی... اگر امام خبر دارد چنین ذهنیتی در ذهنها وجود دارد و ممکن است یک وقتی براساس این عمل کنند، حالا تا ببینیم.

س: کی در معرض امام بوده، کی ملامح آن مشخص بوده؟

ج: اگر ملامح آن باشد و امام به علم غیب بداند که این توی ذهن متشرعه وجود دارد، چنین مسأله ای و چنین مطلبی وجود در ذهن متشرعه وجود دارد.

و اما راه اولی چی؟ بله راه اول می آید که بالاخره این بنا عقلاء این ارتکاز عقلایی امر حادث، علت می خواهد. پدیده ای است دیگر، بی علت که نمی شود این ارتکاز عقلایی پیدا شده، این ارتکاز از کجا پیدا شده؟ فرض این است که منشأ عقلایی ندارد، یک امر تعبدی شرعی است.

خب این امر پیدا شده در اذهان، منشأ عقلایی و اینها که ندارد، پس نمی توانیم بگوییم به خاطر آن است و نمی توانیم بخواهیم چون براساس تشریح شان چنین بنایی را دارند، نمی توانیم بگوییم خودشان تشریح کردند و به شارع نسبت دادند، از آن طرف نمی شود گفت اینها غفلتاً همین جور توی ذهن شان این را مرتکز کردند، پس قهراً راهی ندارد جز این که از کی تلقی کرده باشند؟ از شارع تلقی کرده باشند. پس آن برهان اول در این جا می آید. حالا بخوانیم، تطبیق هم بکنیم اگر سؤالی بود بعد آن وقت بفرمایید.

«لا اشکال فی حجیة ارتکاز المتشرعة المعاصرین للمعصومین علیهم السلام» ارتکاز متشرعه‌ای که معاصر با معصومین علیهم السلام هستند لا اشکال در حجیت آن «بنفس الاساس الأول المتقدم فی حجیة القسم الأول من سیرة المتشرعة» قسم اول آن جایی بود که مناشئ عقلایی ندارد ولی امرش بحط شرعی است. «اذ البرهان الإنئی المذكور جارِ هنا ایضاً» بدون هیچ فرقی که توضیح دادم. «و أما الاساس الثاني فهو جارِ هنا إن بنینا فی الباب الأول علی جریانہ بالنسبة الی الارتکازات العقلانیة اذا لافرق بین المقامین» اگر ما در ارتکازات عقلایی در اباحت قبل، اگر در ارتکازات عقلایی گفتیم، اگر شارع حرفی نزد آن‌ها حجت است. خب این جا هم می‌گوییم؛ ارتکازات متشرعه به نفس آن بیان حجت. آن جا چرا مثلاً کسی می‌گوید؟ می‌گوید آقا وقتی که ارتکاز عقلایی هست ولو در عمل‌شان الان نیست ولی در ارتکازات‌شان هست، اگر شارع قبول ندارد مثلاً توی زمان‌های معصومین در ارتکاز عقلایی این بود که ما امروز زمین‌ها را با گاو و وسائل آن روز شخم می‌زنیم، با این ابزار، ولی توی ذهن‌شان بود که اگر یک روزی یک چیزی ابداع بشود، اختراع بشود که بدون این که ما خودمان بخواهیم این کار را بکنیم روشن کنیم همین جور برود زمین را شخم بزند، توی ذهن‌شان بود این هم باعث تملک می‌شود، این جور احیاء باعث تملک می‌شود، ولو در خارج هم چیزی نبوده اما توی ذهن‌شان این بود که فرقی نمی‌کند که حالا ما این وسیله را خودمان بچرخانیم ببریم یا نه این جا بنشینیم یک دکمه بزنیم یا یک کاری بکنیم همین جور خودش برود این‌ها را شخم بزند. توی ذهن‌شان فرقی نمی‌کند دیگر. اگر این توی ارتکاز متشرعه، عقلاء باشد و شارع بداند که چنین چیزی توی ارتکازشان هست و بعداً مبتلابه این‌ها خواهد شد و براساس این حکم خواهند کرد و شارع قبول نداشته باشد که نه، این‌ها اسباب تملک نخواهد بود، این جور احیاء‌ها به درد نمی‌خورد باید چه کار کند؟ ردع کند، بگوید این درست نیست. آن جا به این بیان کسی ممکن است بگوید ارتکازات حجت است. خب اگر این بیان را آن جا قبول کردیم این جا هم می‌آید دیگر. اگر آن جا قبول نکردی این جا هم نمی‌آید. پس این باین در حقیقت همانند هم می‌ماند.

س: الان مثلاً ارتکازاتی که اصلش وجود داشته منتها محدوده‌اش مختلف است، مثلاً الان یک تور می‌اندازد ده تن ماهی را؟؟ می‌کند.

ج: آیا توی ارتکاز بوده یا نبوده؟

س: توی ارتکاز اصل؟؟

ج: پس نبوده دیگر، پس به همان اندازه اصلش حجت می شود.

س: پس باید یک قیدی هم بزنیم.

ج: نه قید نمی خواهد.

س: ارتکاز به اندازه ??

ج: نه، این قید، یک قید توضیحی است که شما می فرمایید. می گوئیم ارتکاز موجود. شما در مازاد آن دارید تشکیک می کنید می گوئید نبوده دیگر. ارتکاز موجود اگر ردع نشد، و شما می فرمایید ارتکاز در محدوده ای است که این جوری نباشد. مازاد بر این برای ما محرز نشده قهراً. ارتکاز موجود محرز اگر ردع نشد، اگر آن جا در عقلائیة اش گفتیم حجت است در متشرعیه اش هم می گوئیم حجت است.

«و اما الاساس الثالث» که شهادت عملی باشد، این فغیر جارِ هنا» در ارتکاز دیگه جاری نمی شود، چرا؟ «لأنّ الإرتکاز امرٌ ذهنيٌّ بحط» ای خالص «فلا یصدق علیه الاخبار و الشهادة العلمیة اصلاً» به این دیگر نمی گویند خبر داد، شهادت عملی داد. این توی ذهنش است، یک قضیه مرکوز است، به کسی هم که ابراز نمی کند. همه این قضیه توی ذهن خودشان مرکوز است.

س: الان حاج آقا این ارتکاز متشرعه به این که در سرایت نجاست رطوبت شرط است این شهادت عملی نیست. این که متشرعه زمان معصومین هم مرتکز بوده توی ذهن شان که بر اثر سرایت نجاست رطوبت شرط است، حکمش چیه، نص هم که نداریم که رطوبت شرط باشد، این شهادت عملی شان نیست؟

ج: نه.

س: چرا نیست؟

ج: شهادت که نمی دهند، حرفی نمی زنند که.

س: ??

ج: نه، اما الان یک حرفی می‌زنیم آن هم روشن می‌شود. ببینید ارتکازات به دو قسم است، بلکه ممکن است بگوییم سه قسم است. یک ارتکازاتی که در ذهن عقلاء هست و لم يتجسد فی العمل اصلاً، چون هیچ ظرفی و زمینه‌ای برای این که در خارج پیدا بشود پیدا نشده ولی توی ذهن‌شان هست که... این یک قسم. قسم دوم آن جایی است که ارتکاز در ذهن‌شان هست و این ارتکاز به تمامه و کماله به عمل انجام می‌دهد. مثل این در ارتکازشان این است که آدم به آدم ثقة می‌تواند اعتماد بکند و توی عمل هم این جور شده. قسم سوم این است که یک چیزی در ذهن‌شان مرتکز است، بخشی از آن به عمل انجامیده، بخشی از آن به عمل نیانجامیده. مثل این که می‌گویند احیاء در مثلاً یک محدوده‌ای احیاء اراضی موات این باعث تملک است، توی اعراف عقلائیة عالم همین جور است دیگر که احیاء موجب تملک است. خب اما یک بخشی از آن به عمل... به هر وسیله‌ای توی ذهن‌شان این است، یک مقداری از وسائل تا امروز و یا اعصار معصومین به عمل انجامیده بود، ولی یک بخشی که با تراکتور نیانجامیده بود، یا در آتی الزمان ممکن است با اشعه باشد، یعنی یک اشعه‌ای را منتشر کنند و مثلاً یک هکتار زمین این اشعه وارد این زمین که شد آن را آماده برای کشت و زرع می‌کند بدون این که بخواهند شخم بزنند، بدون این که بخواهند چه کار کنند. خب این‌ها هم توی اذهان عقلاء توی ضمیرشان این است که این هم درست است ولی هنوز لم يتجسد بالعمل، یا به قول شهید صدر بعضی جاها لم يترجم، ترجمه نشده، برگردانده به عمل نشده، فقط توی ذهن است.

خب آن جاهایی که به عمل می‌انجامده و در زمان معصومین بوده که دیگه حالا ما احتیاج نداریم بگوییم ارتکاز حجت است، خب آن عمل خودش سیره متشرعه می‌شود، سیره عقلاء می‌شود، می‌شود حجت دیگر. اما آن مقداری که به عمل نیانجامیده و همین جور به نحو ارتکاز باقی مانده و بخشی از آن عملی شده، و بخشی نشده آیا آن هم حجت است؟ می‌گوییم آره به همان بیانی که گفتیم دیگر. حالا این که شما گفتید، گفتید که متشرعه می‌گوید باید رطوبت مسریه باشد، آن روایاتی که گفته «اذا اصاب ثوبک الکلک فاعسله» ندارد «اذا اصاب ثوبک الکلک رطباً» ولی هیچ کسی نمی‌گوید که اگر کلب خشک بود، لباس هم خشک بود به آن برخورد کرد باید بروی بشوری، این را با ارتکاز مقید می‌کنیم، پس به عمل برگشته، یعنی آن‌ها وقتی خشک باشد نمی‌روند بشورند. پس در عمل... و علاوه بر این که به خاطر این ارتکاز عرفی تمام روایاتی که می‌گوید «اذا اصاب ثوبک الکلک» یا چه و چه، همه آن‌ها تقیید می‌شود به آن ارتکاز و آن قرینه لبیه. خب می‌فرمایند...

س: ارتکاز ذهنی بحد ما چه طور در ذهن متشرعه همه‌اش

ج: چیه؟

س: ارتکاز ذهنی ببطی که فرمودید در ذهن همه که نیست، که بگوییم کل شان یا جل شان این ارتکاز ذهنی را دارند و فلان،؟! توی عقلائیة چرا،

ج: مثال هایی برای شما زدم، توی ذهن همه مشترعه این است که اگر حج رفتن یک سال برای کسانی که واجب الحج شدند و استطاعت پیدا کردند این ها اگر بخواهند بروند حج، دین ضربه می بیند.

س: خب این اهم و مهم است، عقلی است.

ج: می دانم این ارتکازی است که شارع این را اهم قرار داده. همین ارتکاز ولو به عمل نیانجامیده باشد.

س: این ربطی به حکم شرعی محض ندارد، متشرعه گفتیم در احکام...

ج: بله به عنوان شرع است، دیگران که به این کاری ندارند که.

س: اهم و مهم می کنند، هر کسی که باشد.

ج: نه، این که این قید را داشته باشد که بگوید این قید را دارد و در این صورت شارع راضی است و حج را حرام می داند، این یک حکم شرعی است دیگر، این در ارتکاز وجود دارد. حرام می داند، نه این که فقط تراحم بین دو تا. حالا عین عبارت را بخوانیم الان اذان است، بعد خدمت شما هستیم.

«و لافرق فیما ذکرنا» که گفتیم حجت است. «بین الارتکاز الذی لم يتجسد فی الخارج اصلاً» اصلاً در خارج تجسّدی پیدا نکرده، «أو تجسد بعضه» بعضش مثل مثال همان احياء و این ها که زدم. «فإنّ البيان الأول» که بیان اینی بود «و الثانی» که عدم ردع شارع باشد «جاریاً فیما لم يتجسد منه» در آن که تجسد پیدا نکرده جاری است، «كما أنّ المقدار المتجسد» آن مقداری هم که تجسد در عمل پیدا کرده و سیره عملیه شده «يمكن التمسك لحجّيته بالسيرة العملية من المتشرعه» آن مقداری که تجسد پیدا کرده شده سیره عملیه، خب از باب این که عمل است داخل در بحث قبل می شود. آن مقداری که هنوز متجسد نشده و در ذهن است، الان گفتیم که آن ها را هم می شود.

«ثم إنّ الكلام فی احراز كونه ارتکازهم بمناط تشرعهم و تدبّیرهم نفس الكلام المتقدم فی سیرتهم العملية فتذکر» خب این جا آیا از کجا بفهمیم این چیزی که مرتکز در ذهن شان است این بما أنّهم متشرعون و مهتمون بالشريعة است.